

این شخص بقدری در این شاعر غور کرده است که مطابق معمول ریاضی دانان يك خط منحنی ترتیب داده و ثابت کرده است که در چه اوقاتی از عمر، طبع امیر معزی صعود و نزول نموده و تقریباً مطابق شواهدی که آورده يك ماریچ قشنگی که اسمش را ماریچ ریاضی ادبی میتوان گفت ترتیب شده است. امید داریم که این محقق محترم از نتیجه تدقیقات و زحمات ادبی خود که خدمتی بزرگ بمعارف مملکت ماست اهل علم و ادب را بی بهره نگذارند — صفحات ایران‌شهر برای پذیرفتن هرگونه تحقیقات و نوشته‌های علمی و ادبی با کمال افتخار باز است و برای معرفی ارباب فضل و ادب و اظهار قدر دانی و حقشناسی در باره آنان، بهترین وسیله‌هاست.

تدقیقات ادبی

قصیده بشار مرغزی

بقلم آقای رشید یاسی عضو انجمن ادبی ایران

این قصیده یکی از بهترین نقاشیهای ادیست که بسبب منوچهری ساخته شده باشد تسلسل معانی و بی تکلفی الفاظ این قصیده را از روزگار در از مطبوع طباع ساخته و بر خلاف سایر اشعار بشار مرغزی از دستبرد ایام رها کرده است بشار در این قصیده نظافت گفتار فرخی را با تشبیه و نقاشی منوچهری آمیخته است فی الحقیقه در این قصیده يك بیت نیست که با مقدم و مؤخر خود رابطه نداشته باشد تمام اشعار آن زنجیر وار یکدیگر بسته است و از

طول آن يك حکایت لطیف ساده دهقانی بر می آید که عبارت از آن واقعه دلپذیر و شاعرانه باشد که اغلب شعرای متقدمین و متأخرین را بخود مشغول ساخته است یعنی مراحلی که انگور می پیماید تا از ثریای خوشه به آفتاب جام تحویل کند مسلم است که منوچهری دامغانی در مسطرات خود زبردست ترین نقاش این پرده و صمیمی ترین راوی این واقعه و تغییر این تحول عجیب است. و هر کس پس از او به این نقاشی دست زده است شاگرد و مقلد او بشمار میرود ولی دوستان منوچهری چه خواهند گفت اگر ثابت شود که يك شاعری هم قبل از منوچهری به این کار دست زده است و از هر جهت اوستاد او محسوب تواند شد؟

اگر چنین کسی در عرصه ادبیات بوده است البته بشارمرغزی خواهد بود که سبک شعر او، او را یکی از شعرای اواخر قرن چهارم هجری معرفی مینماید.

ولی دوستان منوچهری میتوانند آسوده باشند زیرا که جز سبک شعر که چندان ثبوتی ندارد هیچ چیز ما را بزمان بشار نزدیک نيمسازد نه اشاره بسمدوح (زیرا که ممدوحش معین نیست) و نه عبارتی در تذکرهاست که نور خفیفی بر زمان او یفکند بلکه تذکره نویسان با تمام قوا سعی کرده اند که مثل اغلب شعرا رد او را گم کنند و جوینده را در بیابان شكوك سرگردان سازند. کسی که اشعار بشار را دیده باشد ذوق طبیعی اش حکم خواهد کرد که این شخص از شعرای ترکستان و معاصر با غزنویان یا سامانیان است. و چون در اسم ولایت او دقت نماید حدس خواهد زد که از اهل مرواست زیرا که مرغزی بامروزی نزدیک است و بخاطر می آورد که مرغز اسم يك نوع پوستی است

که هنوز هم از ترکستان می آورند. اگر آن شخص مثل ما هیچ وسیله تحقیق دیگر در دست نداشته باشد نزد خود مسلم خواهد داشت که بشار از شعرای فارسی زبان ترکستانی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. ولی نمود بالله اگر حس کنجگاوای او را بکشاند بتفحص حال او از روی تذکره‌ها! نزدیکترین و رایج ترین همه را که مجمع الفصحا است باز کرده و این عبارت را خواهد دید: «از امجاد قدما و انجاد حکمای زمان بوده و پارسی و عربی اشعار نیکو فرموده در عرفات چند بیتش دیده و گزیده شد از احوالاتش اطلاع کامل حاصل نگردیده این چند بیت را بشیوه منوچهری در توصیف زر و رز گفته در قید اسارت به بصره افتاده اشعار عربی از او مانده حالش در کتاب ابن خلکان مفصلاً مسطور و مرقوم و مایه فضلش معلوم است طبع عالی داشته است. چه فهمیده شد؟

۱- از امجاد قدما و انجاد حکمای یکرمانی از ازمه تاریخیه بوده است.

۲- این قصیده که حکایت تفرج شاعر است در تاکستان و دیدن و چشیدن زر و قضیه ملتفت شدن دهقان و در خشم شدن و دختران ناک را گرفتن و کشتن و در خم کردن و بعد از پنجمه سر آنرا باز کردن و می را کلید قفل غم دانستن. تمام این حکایت ساده و واضح در وصف انگور فقط نیست بلکه در صفت زر (طلا) و رز (انگور) گفته است از کجا میگوید که در صفت زر و رز هر دو گفته است از آنجا که رز و زر با پس و پیش يك نقطه بهم دیگر مشبه میشوند! پس این قصیده هم در صفت زر است و هم در صفت رز خواه معنی اشعار قصیده دلالت بر رز کند

خواه نکند!

۳- از احوالات او اطلاعی در دست نیست. بسیار خوب، این که سر نوشت عموم شعرائی است که بدست تذکره نویسان افتاده است. ولی در سطر بعد میگوید در قید اسارت بصره افتاده و در کتاب ابن خلکان حال او مفصلاً مسطور و مرقوم است چگونه ممکن است هم احوالش در دست نباشد و هم در ابن خلکان مفصلاً مسطور و مرقوم باشد؟

خلاصه شخص متجسس مجمع الفصحارا بسته و ابن خلکان را باز میکند که شاید شرح مفصل بشار را بیابد در حرف بیه جلد اول شرح حال بشار بن برد بن یرخوخ القصبلی مداح مهدی بن منصور از اهل بصره و متوفی در سال ۱۶۸ یا ۱۶۷ را خواهد یافت یعنی شرح حال عربی که گویند اجدادش از اهل بخارستان ترکستان بوده است ولی خود در بصره و بغداد عمر گذرانیده و بالاخره بدست ممدوح خود مهدی به تهمت کفر و زندقه و بضرب هفتاد ضربه نازیانه هلاک گردید و در بصره مدفون شد حقیقتاً شخص جوینده چه حالی خواهد داشت وقتی که در عوض بشار مرغزی شاعر قرن چهارم یا پنجم هجری فارسی زبان و استاد منوچهری شرح حال بشار بن برد را بیابد که شاید اصلاً فارسی نمیدانسته و بعلاوه در سالی وفات کرده که هنوز اولین شعر فارسی بعد از اسلام شاید ساخته نشده باشد؟

آخرین چاره که برای رفع دلتنگی دارد همان خواندن خود قصیده بشار است که گوید:

دانا کلید قفل غمش نام کرد از آنک جز می ندید قفل غم و رنج را کلید

﴿ قصیده ﴾

رز را خدای از قبل شادی آفرید
 شادی و خرمی همه از رز شود بدید
 از جوهر لطافت محض آفرید رز
 آنکو جهان و خلق جهان را بیافرید
 از رز بود طعام و هم از رز بود شراب
 از رز بودت نقل و هم از رز بود نیند (۱)
 شادی فرخت و خرمی آنکس که رز فرخت
 شادی خرید و خرمی آنکس که رز خرید
 انگور و ناک او نگر و وصف او شنو
 وصف تمام گفت زمن بایدت شنید
 آنخوشه بین فاده بر او برگهای سبز
 هم دیدنش خجسته و هم خوردنش لذید
 روزی شدم به رز بنظاره دو چشم من مطالعات فریبگی
 خیره شد از عجایب الوان که بنگرید
 دیدم سیاه روی عروسان سبز موی
 کز غم دلم بدیدن ایشان پیارمید
 گفتی که شاه زنگ یکی سبز چادری
 بر دختران خویش بعدا بگسترید
 و یشان معلق از هر جائی و هر یکی
 آویخته ز مادر پستان همی مزید
 من دست هر دمی یکی بر دمی و شاد
 بودم بد- آنچه دست بدیشان همیرسید

اکه نبودم ایچ که دهقان مرا ز دور
 با آن بزرگوار عروسان همی بدید
 با من ز شرم جنگ نیارست کرد هیچ
 وز بهر نام و تنگ یکی تیغ بر کشید
 آن گردن لطیف عروسان همی گرفت
 پیوندشان بشیخ برنده همی برید
 ز آن جامه‌های سبز جدا کردشان بزور
 بر جایگاه کشتشان بر بخوابید
 زیر لگد بجمه همی کشتشان بزور
 چونانکه پوست بر تن ایشان همیدردید
 حوضی ز خون ایشان پر شد میان رز
 از بسکه شان ز تن بلگد کوب خون دوید
 اندر میان سنگ نهان کرد خونشان
 دهقان و لب ز خشم بد ندان همی گزید
 و آن سنگ را ز سنگ یکی مهر بر نهاد
 شد چندگاه صابری و خامشی گزید
 تا پنجمه یاد نکرد ایچگون زوی
 از روی زیرکی و خرد این چنین سزید
 چون نوبهار باغ بیار است چون بهشت
 از سوسن سپید و گل سرخ و شنبلید (۲)
 اندر میان سیزه بدشت و بکوه‌سار
 مشکین بنفشه و سمن و لاله بر دمید

(۲) یا شنبلیث گل راه رو است بعرری حلبه گویند. شنبلید گل و شکوفه سورنجان

و ان زند (۳) باف گنگ شده شد چو بار بد
 دستان زنان ز سر و بگل بر همی پرید
 دهقان ز خانه بوی کلاب و عراق شنید
 بر گشت کرد خانه ز هر سو همی چمید
 و آن سنگ را بیافت کجا مهر کرده بود
 بر کند مهر و دل بروی همی طپید
 و ان زند (۳) باف گنگ شده شد چو بار بد
 از بوی او گل طرب و لهو بشکفید
 یکجام از او بچاشتی از بس عجب بخورد
 شادی همی فزود دلش کان همی چشید
 یاقوت سرخ گشت همه سنگ پیش او
 کز دست او دو قطره بر آن سنگ بر چکید
 چون آن عجب بدید بخسروش هدیه برد
 زیرا سزای آن بجز از خسروش ندید
 شیر و کلید (۴) قفل غمش نام کرد از آنک
 جز می ندید قفل غمانرا دگر کلید
 زین است مهر من بعی سرخ بر کند
 شد خرمی بدید و رخ غم پش مرید

تنویم Hypnotisme

معارف ویکران

بقلم دکتر علیخان تبریزی

برای تنویم سه دستور العمل موجود است که هر کدام مقبول

(۳) بلبل و فاخته -- برهان

(۴) پهلوانی که در خدمت منوچهر شاه بوده -- برهان

دانا کلید قفل غمش نام کرد از آنک جز می ندید قفل غم و رخ را کلید